125

۱۴۳۳۹ / ۶۵۳ = ج ۱

۶۵۳
۱۹۳۳۹

منتخب اشعار

فارسی و اردو   ج ۱

سنه ۱۱۹۳

در هفت جلد

مجموعهٔ نفیس

۱

۱۴۳۳۹ / ۶۵۳ = ج ۱

۶۵۳
۱۹۳۳۹

منتخب اشعار

فارسی و اردو   ج ۱

سنه ۱۱۹۳

در هفت جلد

مجموعهٔ نفیس

۱

وبه نستعين بسم الله الرحمن الرحيم ۱۲۱

تکیه اعتمادی فی جمیع امور
خالق خلد و نار و ظلمت و نور

برتر از وهم و فکر و فهم و نظر
جمله حیرت ز فهم او ز قدرت

قادری کافرید لیل و نهار
روز روشن نمود از شب تار

مهر و مه روز و شب نساء و ذکور
نار و خاک و آب و باد و ابر و ستور

مرد و زن

از وی است همه صنع و فیض بدیع
همه بخشیده از وضیع و رفیع

در ره دین ...
...

بار الها ... طالب
وان یکی روح و آن یکی قالب

گر یکی از یکی جدا گردد
در زمان هر یکی فنا گردد

بار الها ...
...

او بود فرد و باقی و دائم
بر همه او بود باقی و قائم

از پی خاطر تو شاد شود
دین اسلام تو ز آباد شود

از دلایل ...
...

شکر ... لطف او ... حال
نور مهر ... در دل ما

...
...

زورق آمد به نزد شیخ ...
گفت ای پیر ...

[illegible]

گر از آن خوف و وحشت بسیار
گشتم از خواب ناگهان بیدار

آنچنان مضطرب شدم زین خواب
کز دلم شد طپیدن از تب و تاب

[illegible]

بعد از آن فکر کردم ...
از وجود تو آن زحمت

... ده ملک ... جهود بدان
... خواهر ... ایشان

[illegible]

یازده سال بعد از آن بگذشت
... از جهان بگذشت

آن همه آسمان مهر و وفا
... بدار بقا

[illegible]

دین ایمان ... عالم ماند
... نام نماند

... چو رفت از دنیا
دل کس ... اصلا

[illegible]

خواستم از ... تفتیش
... بالینش

یک زمان سنگ داغ ... یابم
... دل نمی یابم

[illegible]

گفت با خود ...
... کنم ...

دل این پیرزن ... آرم
تخم نیکی بجان او کارم

[illegible]

رو بر آورد جانب منزل
سیر از مهر و کینه در دل

بر در کوچه جهود ... انش
اضطرابی فتاد در جانش

[illegible]

گذر افتاد ... در ...
تا رسانند بر در ... گوش

جمله ذره‌ها به پیش آن بحت
همه را ساخت غرق بحر حجت

[illegible]

گفت الحکم لله الاکبر

آن عجوزه جهود زشت فعال
برد او پیش آن خوشحال

گفت [illegible] حیله‌ها آوردم

[illegible]

دیگر [illegible] پیغمبر
ترک اسلام کن شراب بخوره

گفت حاشا

گفت حاشا که ترک دین گویم
بد به پیغمبر امین گویم

[illegible]

گشت الشیخ پاک بحود مست
داده پیمانه‌ها و هوش از دست

میبرد نقش گوی در پی
که بجز یک رمق نماند از وی

[illegible]

زن که بکین جهود نگه دارد
تخم قوم جهود بردارد

مصلحت نیست عیب از این اکنون
ببر کشش از این مقام برون

[illegible]

گبر دارد ز بهانه دغلی
قصد جانش کنند بکین علی

[illegible]

جرم را عوام منبر رسد
به شما هیچ آفتی نرسد

[illegible]

جامه گر کسی بپوشانند
که شیر وی بر ما بزنند

[illegible]

مست و لا یعقل او فتاده بخواب
تا به سنگ رفته بوی شراب

باین تا لباس قوم جهود
خورده فی کرده بی شراب آلود

[illegible]

گفت خوش دل که دوستدار علی
گفت [illegible] علی

طلبید انگشت [illegible]
تا بدانند حال آن زاهد
[illegible]
مرد دلفگار ابراهیم
ماند حیران بکار ابراهیم

شمع سان میگریست ز آتش دل
سینه پر درد و روی زرد و خجل
[illegible]
چند بکنم [illegible] دیده پر ز نمی
دست حسرت بروی سینه زنی

[illegible]

بود با خوف گمان آن جادو
که شنید این سخن ز حیله او
[illegible]
این سخن چون شنید ابراهیم
دردش از قضا رسید عظیم

چند امشب خبر ز خویش نداشت
کار دار از بهر فلک خبر برداشت
[illegible]
از قضا گشت آن زمان بدحال
بعد از آن خون ز رو سیال

گشت ناگاهان گذر کردند
سوی آن بر دو آتش نظر کردند
[illegible]
زود نزد عم بیاوردند
سر حال او بیان کردند

شب بگوید که مجلس آراستن
خوردن خمر و می نشستن
[illegible]
خلق کردند از دهام عظیم
بهر تعیش حال ابراهیم

[illegible]

چون بدیدند حال او مردم
همه کردند عقل خود را گم
[illegible]
جز خدا و رسول نبد آگاه
که چه آمد بسر از آن ناگاه

عم سنگدل که مغرور
سینه پر کینه چون بر سر شور
[illegible]
گر بلا از تو باز گردانم
پس ترا سرفراز گردانم

بلندیت کنم بخلعت و زر
بخشمت مال و گنج بیحد و مر

[illegible]

بعلی عهد جز از لبست
قبله دین من علی و کیست

عمر ظالم بکیش ملت
کیست تا من باو کنم بیعت

[illegible]

دوستی با وصی علی کشتن
بنخستم ز ملک خود گشتن

[illegible]

بعمر چون رسید این گفتار
آن سگ کینه جو ز کج رفتار

کرداز

کرد از قهر روی خود پر زهر
گفت با قلع غلام خود از قهر

[illegible]

جهلشم ده که بسته خود نیم
روی بر درد و رود دنیم

نعره برکشید سوی حضرت شاه
از درون پر آتش ایلهی آه

[illegible]

چون برآورد ز سینه یارب
یا علی یا علی مرا دریاب

بربان

بربان خویش این زنهار
در کف خصم عاجزم مگذار

[illegible]

شاه دید این را چو دید ابر اسیم
کرد از شوق شکر رب جسیم

همچو سایه فتاده بر راهش
سر خود را نهاده بر پایش

[illegible]

از سر فکر سر او بوسید
همچو پروانه گرد او گردید

گرچه در سینه

گرچه در سینه کینه او داشت
ظاهرا خوی دوستی میداشت

[illegible]

همه گفتند از عوام و خواص
که بیابد بیاد رسن قصاص

خازن گنج علم سبحانی
جمع حق علی عمرانی

[illegible]

در زمان قنبر خجسته خصال
رفت و آورد جمله را فی الحال

پیران چون خرابی [illegible] دید
روی خود را بخاک ره مالید
[illegible]
گفت سلطان دین [illegible]
کز سخن [illegible] تقصیر

پیر زن قصه را گرفت از سر
گفت ظاهر میان آن معشر
[illegible]
پس بنام علی و خیر رسول
پیش بردند جسم آن مقبول

شاه مردان

شاه مردان دو لب بجنبانید
گفت قنبر [illegible] عبید
[illegible]
داغ مهر تو مهر آزادیست
زنده و مرده [illegible]

شاه مردان نگشت [illegible] تو
تا بیارم در مقابل تو
[illegible]
[illegible] خدای کریم

چون اولیا اشارت کرد
رفت قنبر ولید را آورد
[illegible]
گفت بد کردم ای امام زمان
میکنم توبه گر دهی تو امان
[illegible]
شاه مردان گناه او بخشید
[illegible]

جز غم [illegible] بود [illegible]
[illegible]
لیک در سینه کینه [illegible]
داشت از حضرت علی ولی
[illegible]
یا علی [illegible]
دلم از مهر تو نور افروز
[illegible]

چون تو مولا و مقتدا دارم
از شب گور غم چرا دارم
[illegible]
یا مظهر العجائب
آذری کمینی

[illegible] الله الرحمن الرحیم ١١٦٣
[illegible]
چو علی هست مظهر عالم
بلکه چو او هست عالم و آدم

اول آمد پس قوم خلیل
کوه بعد ابراهیم جلیل
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بعد از آن شاه اولیا حیدر
[illegible]

ولدلدل العبد توق [illegible] جلال
[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible] سلام
ای [illegible] در دل
سازا ز فیض خود [illegible] ما
یا [illegible] ای حق خدا
در [illegible] لطف
[illegible] اگر [illegible]
[illegible] مسعود [illegible]
هم تو [illegible] دل و جان
هم [illegible] اعیان
[illegible]
[illegible] اولاد [illegible]
[illegible] نقش [illegible]
[illegible]

[illegible] سلام [illegible]
یا علی [illegible] وارد
روز [illegible] امید [illegible] وارد
هر کجا [illegible]
همراه [illegible]
هم [illegible] دل و جان
[illegible] بهر دو جهان
فاطمه [illegible] ما
[illegible] بود [illegible]
[illegible] هر کجا باشند
[illegible] باشند
کار [illegible] فارغ [illegible]
[illegible] صلاح

[illegible]
[illegible]
شاه [illegible]
[illegible]
[illegible] نوبت [illegible]
[illegible]
[illegible] جاوید
[illegible]
[illegible]

شاه [illegible] باید
[illegible] باید
تا زمان [illegible]
[illegible]
[illegible] دارد
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]